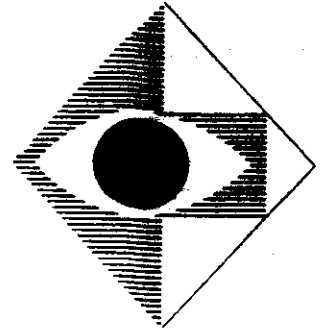
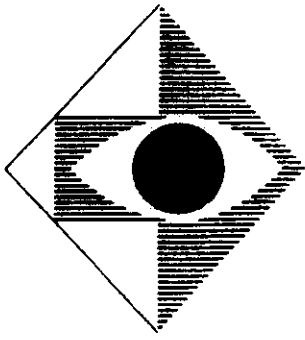


تعاریف و مفاهیم "چشم انداز" جغرافیائی*



ترجمه و تنظیم از : دکتر پریدخت فشارکی

ابهامات موجود در کاربرد کلمه "چشم انداز" ۱:

در کاربرد یک اصطلاح بسیار مهم به نام "چشم انداز" ابهامات زیادی در اندیشه جغرافیائی جاری وجود داشته است. استعمال این کلمه به عنوان یک اصطلاح تکنیکی حائز اهمیت اساسی در اندیشه جغرافیائی و همچنین در مطالعات کنونی نواحی، ریشه نسبتاً جدیدی در ممالک متحده آمریکا و در انگلستان دارد. ولی به صورت آلمانی آن (Landschaft) طی تاریخ جغرافیای مدرن حائز اهمیت بوده است. اگر چه معانی مختلفی که این کلمه در زبان روزمره آلمانی دارد حداقل یک قرن قبل ابهاماتی بوجود آورده بود، ولی این تنها با استقرار آن در چندین دهه اخیر شاید به عنوان تنها کلمه و مهمترین در زبان جغرافیائی است که ابهامات ناشی از آن در هر شاخه از اندیشه جغرافیائی نفوذ و رسوخ کرده است.

مشکل عمده از این حقیقت نتیجه می شود که کلمه آلمانی (Landschaft) در زبان روزمره به مدت زمان مدید دارای دو معنی بوده است: ۱- ظاهر یک قطعه زمین همچنان که ما آن را دریافت می کنیم، ۲- یک قطعه زمین محدود. این مفاهیم هر دو در اوایل قرن گذشته وارد جغرافیای آلمان شد ۲. همبر ۳ این آسه را به معنی قطعه زمینی که از لحاظ اندازه بین (Gegend) ۴ و (Land) ۵ باشد به کار برد، ولی به نظر می رسد که معنی دیگر آن را حفظ کرده است. همبولت ۶ این اصطلاح را عمدتاً "به معنی حس جمال دوستی یک محل به کار برد، گرچه ممکن است گاهگاهی آن را به معنی دیگر به کار برده باشد. مشابهاً "اوپل ۷ و ویمر ۸ هر دو کلمه (Landschaft) را عمدتاً "از نقطه نظر حس زیبا دوستی به کار بردند، ولی ویمر همچنین جنبه های اجتماعی را به منزله قسمتی از (Landschaft) به عنوان یک مجموعه متصل به کار برد.

نیاز به گفتن نیست که بسیاری از محصلین آلمانی این ابهام و سردرگمی را دریافته اند، بانز ۹ حتی اصرار ورزیده است که از

لحاظ ریشه شناسی یا علم اشتقاق کلمات هیچ پایه و اساسی وجود ندارد که از استعمال کلمه (Landschaft) معنی دیگری جز منظر یک ناحیه یا ظاهر یک ناحیه مستفاد شود. هنتز ۱، گرادمان ۱۱، زیگر ۱۲ و ویبل ۱۳ به این ابهام اعتراض کردند.

واژه فرانسوی معادل (Landscape)، یعنی (paysage)، ظاهراً به دو معنی کلمه صحه می گذارد. نتیجتاً این یکی از مزایای زبان انگلیسی است که در صحبت معمولی ضمن اینکه "Landscape" موضوعی است مربوط به یک قطعه زمین، ولی به معنی یک قطعه زمین نیست.

متأسفانه اینها تنها دو مفهوم اصطلاح مورد نظر نیستند بلکه همچنان که جغرافیدانان آن را به کار می برند درجات زیادی بین این دو مفهوم وجود دارد. حتی نویسندگانی که این اصطلاح را کم و بیش مترادف با ناحیه ۱۴ به کار می برند در توافق نیستند که آیا این اصطلاح چه جنبه هایی را در بر می گیرد. اختلاف نظرها از اینجا ناشی می شود که چه چیزهایی در (Landschaft) در بر گرفته می شود اعم از اینکه حد و مرز آن چه باشد. مشکل در واقع از این حقیقت نتیجه می شود که در کاربرد (Landschaft) به معنی "region" تمام این نویسندگان تمایل دارند به جنبه های خاصی از معنی آن به عنوان "چشم انداز" بپردازند، ولی آنها بر سر اینکه این جنبه ها چه باشند با هم به توافق نمی رسند.

ما مدیون ویبل هستیم از جهت اینکه او از معانی مختلفی که جغرافیدانان آلمانی به این اصطلاح و اجزاء آن داده اند یک طبقه بندی نمود. او معنی عمومی (Landschaft) را به این صورت تعریف می کند: آن قسمت از سطح زمین و آسمان بالای سر که در میدان دید ما قرار دارد به نحوی که از یک نقطه بخصوص از دور دیده می شود، و بروک ۱۵ تقریباً به همان ترتیب معنی عمومی "چشم انداز" را بیان می کند. این "چشم انداز قابل رؤیت" هسته مرکزی مفهوم گرانو ۱۶ را تشکیل می دهد که همچنین شامل حس ما از صداها، بوها، و حالات احساسی

ما از یک ناحیه می‌شود .

به طور دقیق‌تر، مفهوم گرانو مبتنی بر تعریف هلباخ^{۱۷} از (Landschaft) است به این عبارت: « اثر کلسی که با مشاهده یک قطعه از سطح زمین و آسمان بالای سر در ما ایجاد می‌شود . . . بیشتر محصولی که هر یک از این مفاهیم را به کار می‌برند فرض می‌کنند که مشاهده کننده منظره را به طور عمودی مورد مشاهده قرار می‌دهد، تا چشم‌انداز را محدود کند .

می‌توان چنین فرض کرد که این تغییر جهت از چشم‌انداز به عنوان احساس به اشیائی که این احساس را ایجاد می‌کنند، موجب توافق کلی نسبت به آنچه در این احساس شامل می‌شود گردد، ولی این تصور مصداق ندارد. برای مثال، پنک^{۱۸} چیزهایی را که در فاصله بلافاصله ما مشاهده می‌شوند استثنا می‌کند. برای او (Landschaft) فقط شامل: « آنچه در میدان دید ما قابل مشاهده است » می‌شود؛ به ویژه، « آن خود بشر را شامل نمی‌شود بلکه فقط اثرات او را در سطح زمین در بر می‌گیرد . . . از طرف دیگر، شولتر^{۱۹} نه فقط انسانهایی را که در روی زمین قابل رویت هستند در بر می‌گیرد، بلکه برای اینکه آنها بزرگتر از « دانه‌های ریز » در چشم‌انداز به نظر بیایند او عینک بزرگ کننده‌ای به کار برده و انسان را به صورت یک عنصر اصلی چشم‌انداز درمی‌آورد. برعکس، پاسارگ^{۲۰} نه فقط انسان بلکه حیات جانوری را به طور کلی استثنا می‌کند، زیرا که در غیر این صورت جدا کردن یک چشم‌انداز از چشم‌انداز دیگر بی‌اندازه مشکل می‌شود .

بنابراین (Landschaft) چیزی دقیق‌تر از « ناحیه » - جغرافیائی^{۲۱} نیست ولی ظاهراً « به نظر می‌رسد که دقیق‌تر باشد . برای یک جغرافیدان که اساساً ژئومورفولوژیست باشد، این اصطلاح به این معنی کفایت می‌کند که اشیاء قابل رویت یک ناحیه را زیر پوشش قرار دهد. برای جغرافیدانی که بیشتر در زمینه جغرافیای انسانی کار می‌کند باید کاری شود که انسان، عامل فرهنگی فعال، صورتی متناسب با اهمیتش به خود بگیرد. برای کسی که احساس می‌کند تقریباً تمام جنبه‌های جغرافیائی نهایتاً می‌توانند در شرایط حیات نباتی طبیعی، آب و هوا، و اشکال پوسته جامد تعبیر و تفسیر شوند، (Landschaft) محدود به این جنبه‌ها می‌شود .

تمام نویسندگانی که اسامی آنها فوقاً ذکر شد، حداقل، کلمه (Landschaft) را محدود به اشیاء مادی قابل رویت می‌دانند، زیرا که آنها تمایل دارند پدیده‌های غیر مادی را به عنوان پدیده‌های غیر جغرافیائی استثنا کنند. ولی، نویسندگانی که تمایل دارند چنین پدیده‌هایی را به عنوان اشیاء مطالعه مستقیم در یک جغرافیائی که چشم‌انداز را مورد مطالعه قرار می‌دهد زیر پوشش قرار دهند با مشکل بیشتری در تعریف مفهوم خود مواجه هستند. مثلاً پاولوسکی^{۲۲}، چشم‌انداز جغرافیائی را مرکب از

« تمام اشیا و پدیده‌هایی که فضای معینی را پر می‌کنند . . . اشیائی که با ارگانهای حسی قابل مشاهده هستند » می‌داند، اما بحث بعدی او برای شامل ساختن پدیده‌های غیرمادی این پدیده‌ها را در (Landschaft) داخل می‌کند، گر چه درست به چه ترتیب، معلوم نیست .

به نظر می‌آید که لاتن زاخ^{۲۳} حتی به طور قاطعانه‌تری عناصر غیر مادی، مانند « شرایط زبانی و نژادی » را شامل می‌کند. او (Landschaft) را تعریف نمی‌کند، ولی از توصیف او از آنچه در آن شامل می‌شود چنین برمی‌آید که تمامی آنچه را که هر جغرافیدانی در مطالعه یک ناحیه در نظر می‌گیرد شامل می‌کند. به عبارت دیگر همه چیز در بر گرفته می‌شود و چیزی باقی نمی‌ماند. این امر همچنین در مورد نویسندگانی چون ماغول^{۲۴}، که وضع سیاسی را به عنوان یک عنصر (Landschaft) در نظر می‌گیرند مصداق دارد، نه چندان از این لحاظ که وضع سیاسی روی چشم‌انداز قابل رویت تأثیر می‌گذارد، بلکه به این خاطر که آن به طرق مختلف با دیگر عناصر (Landschaft) ربط دارد. بنابراین اصطلاح مورد نظر نیست مگر اصطلاحی کم و بیش مترادف با « region ». برای این مورد استعمال ما ممکن است اضافه کنیم که، شاهد کامل می‌تواند در لغت‌نامه گریم^{۲۵} جستجو شود. (Landschaft) ممکن است برای اشاره به یک ناحیه سیاسی واحد به عنوان یک مجموعه یا کل، که شامل جمعیت آن می‌شود، عموماً « ناحیه‌ای کوچکتر از یک (Land) به کار رود. در واقع هنوز یکی از معانی بسیاری که برای کلمه چشم‌انداز ذکر شده اشاره می‌کند، به خود زمین طبیعی، بلکه به گروه اجتماعی که در آن سکونت دارد .

کرب^{۲۶}، از طرف دیگر، اصرار ورزیده است که تمایز بین (Land) و (Landschaft) مربوط به اندازه آنها نیست؛ پسوند (Land) به چنین واحدهای بزرگی مانند (England) یا (Deutschland) منحصر نمی‌شود، بلکه برای نواحی کوچکی چون (Siegerland) یا (Sauerland) به کار می‌رود. اصطلاح (Landschaft) که او ادعا می‌کند چندان به ناحیه واحد بخصوصی اشاره نمی‌کند، بلکه به جنبه‌های معینی از خصوصیات مشخصه آن که معرف خصوصیات مشخصه بسیاری از نواحی مشابه هستند. بنابراین او چنین ادعا می‌کند که خصوصیات مشخصه بخصوص آلپ‌ها به عنوان یک ناحیه کوهستانی ممکن است چشم‌انداز آلپین نامیده شود که در دیگر نواحی دنیا تکرار می‌شود، در صورتی که (Land) یا ناحیه^{۲۷} آلپ‌ها، منحصر به فرد است. این یک تمایز ظریف نیست، بلکه یک تمایز عمده است؛ چشم‌انداز آلپ‌ها محدود می‌شود به خصوصیات مشخصه معینی، یا مستثنی ساختن موقعیت نسبی و خصوصیات انسانی اختصاصی، در صورتی که آلپ‌ها به عنوان یک (Land)، تمام خصوصیات

دست‌یابی به یک راه حل جهت مفهوم چشم‌انداز :

هارت شورن می‌گوید : ما چون دیگر نمی‌خواهیم بر این ابهام و اغتشاش بیفزاییم ، مفهوم جدیدی برای این کلمه^{۲۸} سو^{۲۸} استعمال شده نخواهیم ساخت ، ولی کوشش می‌کنیم ، در صورت امکان ، فکر مشترکی را که جغرافیدانان در کاربرد این کلمه در مغز خود پرورانده‌اند محقق و معین کنیم .

ما یک تمایل بسیار عمومی را در استعمال " *landscape* " ملاحظه کرده‌ایم و آن مفهوم مترادف با قطعه زمینی می‌باشد که دارای مشخصات معینی است که در مغز ما ، اگر نه در واقعیت ، آن را از دیگر قطعات زمین متمایز می‌سازد .

بروک ملاحظه می‌کند ، که منظور از استعمال کلمه^{۲۹} (*landscape*) به این ترتیب بیگانه نسبت به مورد استعمال معمول - اعم از اینکه به صورت یک معنی جدید و یا یک معنی احیاء شده در نظر گرفته شود - فراهم ساختن یک معادل برای کلمه^{۳۰} مورد نظر در سایر زبانهای ژرمنی است ، که ناحیه‌ای را که " دارای درجه^{۳۱} معینی از تجانس " است بیان می‌کند . اگر چه ، ما قبلاً^{۳۲} ملاحظه کردیم که این مفهوم با وضوح کمتری بوسیله^{۳۳} کلمه^{۳۴} آلمانی (*Landschaft*) بیان شده تا بوسیله^{۳۵} کلمه^{۳۶} " *region* " . جغرافیدانان انگلیسی زبان این کلمه را برای مدت‌های مدید جهت اشاره به ناحیه‌ای با تجانسی معین به کار برده‌اند . هر مشکلی که بوجود آمده ناشی از ابهام در کلمه^{۳۷} " *region* " نیست بلکه متضمن مسائلی است که مربوط می‌شود به تعیین اینکه " یک ناحیه با تجانسی معین " چه می‌تواند باشد .

به اختصار ، اگر کلمه^{۳۸} " *landscape* " به جغرافیدان چیزی بیشتر از یک مترادف برای " *region* " نمی‌دهد آن هیچ سودی برای منظور مورد نظر ندارد و بنابراین زائد است . در حقیقت آن ضررهای آشکاری دارد . مفهوم یک قطعه زمین به نحوی متمایز از دیگر قطعات با قاطعیت به مراتب بیشتری بوسیله^{۳۹} " *region* " پیشنهاد می‌شود تا بوسیله^{۴۰} " *landscape* " . اگر ادعا شود که یک " *region* " به صورت یک قطعه زمین بزرگتری به نظر می‌آید تا آنکه جغرافیدان بخواهد به عنوان یک واحد انتخاب کند " *landscape* " قطعه زمین به مراتب کوچکتری را پیشنهاد می‌کند . یقیناً " *region* " به معنای معمول و متداول ، دارای انعطاف به مراتب بیشتری در رابطه با اندازه است . اگر ما نیاز به اصطلاحی جهت تقسیمات یک " *region* " داریم ، (*district*) با وضوح به مراتب بیشتری مورد تفاهم قرار می‌گیرد تا " *landscape* " .

بنابراین ما نتیجه می‌گیریم که حتی اگر عرف انگلیسی مفهوم " *landscape* " را به عنوان یک واحد ناحیه‌ای توجیه کند ، استعمال اصطلاح مورد نظر به جای " *region* " جایگزین ساختن

مشخصه^{۴۱} مهم را در بر می‌گیرند . کسب تنها کسی نیست که این اصطلاح را به این ترتیب به کار می‌برد ؛ بخصوص به نظر می‌رسد که این اقلاً^{۴۲} یکی از راهبهای است که پاساژ این کلمه را به کار می‌برد . ولی نه او و نه کرب ، تا جایی که هارت شورن^{۴۳} ۲۸ در می‌یابد ، هیچ دلیلی برای تعریف این اصطلاح با این معنی بخصوص نمی‌دهند که بوسیله^{۴۴} گریم بیان شده است .

بنابراین بروک نتیجه می‌گیرد که ما در زمان کنونی در جغرافیا دو معنی کاملاً^{۴۵} متمایز برای کلمه^{۴۶} " چشم‌انداز " داریم . یک معنی از اشاره^{۴۷} ضمنی عمومی کلمه مشتق می‌شود : چشم‌انداز مرکب است از " جنبه‌های قابل مشاهده " هر قسمت از سطح زمین به طور قراردادی ، اما به معنایی وسیعتر از آنچه استعمال عمومی کلمه می‌رساند " معنی دیگر آن چنین است : " ناحیه‌ای که در مورفولوژی آن تجانس معینی به چشم می‌خورد " . به منظور روشنی و وضوح در کار ، بروک اصرار می‌ورزد که یکی از این دو معنی باید حذف شود و ترجیح می‌دهد که معنی دوم را حذف کند . اما ما باید به دقت ملاحظه کنیم چه در " معنای وسیعتر " در بر گرفته می‌شود که او معنی اول را به آن بسط داده است . بروک که دیگر همچنان که در تز او مشاهده می‌شود به نقطه نظر شولتر ، گرانو ، و زائر^{۴۸} ۲۹ وفادار نبود ، هم اکنون احساس می‌کند که جغرافیدان خود را به " جنبه‌های مستقیماً^{۴۹} قابل مشاهده " محدود نمی‌کند ؛ او باید زیر سوراخ عمودی یک معدن زغال را بنگرد ، او باید دوره‌های روزانه و فصلی پدیده‌ها را ببیند و " مهمتر ، بایستی در جستجوی چیزهای غیر قابل رؤیت در وراء آنچه که مستقیماً^{۵۰} قابل تمیز است باشد " . برای مثال ، در مطالعه^{۵۱} چشم‌انداز روستایی ، " او بایستی واحدهای زراعی را مشاهده کند ، سیستم‌های گردش ، بازده‌ها ، و هدفی که در وراء تولید وجود دارد درک کند " . در مجموع ، چشم‌انداز برای جغرافیدان یک " چشم‌انداز معنوی و مجازی " است رها از محدودیت‌های زمانی و مکانی مشاهده کننده و با اطلاعات غیر قابل رؤیت ولی معیناً^{۵۲} مهم تکمیل می‌شود .

چشم‌انداز از نقطه^{۵۳} نظر دیکینسن^{۵۴} ۳۰ مرکب است از اشکال زمین و پوشش گیاهی آنها ، با هم با جنبه‌های مادی ثابت ، در ارتباط و اتصال ناحیه‌ای پیوسته ، که نتیجه^{۵۵} تغییر شکل اشکال زمین و پوشش نباتی طی اشغال بشری هستند . شرایط آب و هوایی ، حیات جانوری و انسان ظاهراً^{۵۶} حذف می‌شوند . از طرف دیگر بسیاری عوامل غیر مادی بعداً^{۵۷} اضافه می‌شوند ، زیرا که دیکینسن کوشش می‌کند مفاهیم هنتر و شولتر را به هم اتصال دهد ، زیرا که آنها مخالف یکدیگر نبودند . اما اینکه آیا این عوامل غیرمادی در چشم‌انداز می‌گنجد یا نه روشن نیست ، و او به این سؤال جواب مشخصی نداده است .

یک معنای به مراتب مبهم‌تر و ناروشن‌تر به جای یک اصطلاح جا افتاده است.

با بازگشت به انتهای دیگر لیست معانی منظور شده در فوق ما این توافق عمومی را مبنی بر حذف معنای تحت‌اللفظی کلمه «چشم‌انداز» به صورت منظره^{۳۱} یک ناحیه همچنان که از دور دیده می‌شود می‌بایم. همچنین مفهوم احساس‌های روحی ما از یک ناحیه نمی‌تواند در جغرافیا حائز اهمیت و یا مورد استفاده باشد و لازم است این معنا نیز حذف گردد.

با حذف این دو مورد افراطی ما هنوز مفاهیم زیادی از کلمه «چشم‌انداز» داریم. آن معنای ما را ساده خواهد ساخت اگر ملاحظه کنیم که در مورد استعمال جاری آن نویسندگانی که «چشم‌انداز» را به معنی جنبه‌های معینی از یک ناحیه^{۳۲} محدود شده به کار می‌برند، همچنین از «چشم‌انداز» یا «چشم‌انداز طبیعی»^{۳۳} و «چشم‌انداز انسانی»^{۳۴} صحبت می‌کنند بدون اینکه ناحیه^{۳۵} محدودی را در مغز خود داشته باشند. به عبارت دیگر، تمام نویسندگان این اصطلاح را به طور اتفاقی به معنای چیزی درباره^{۳۶} یک ناحیه بدون الزام^{۳۷} اشاره کردن به هر نوع حد و مرز نسبت به دامنه^{۳۸} گسترش ناحیه به کار می‌برند.

ما ملاحظه کرده‌ایم که تعدادی از نویسندگان «چشم‌انداز» را جهت خاطر نشان ساختن تمام واقعیت‌های مادی در یک ناحیه به کار می‌برند. به طور متداول‌تری آنها از واقعیت‌های «قابل مشاهده» صحبت می‌کنند، ولی چون هر واقعیتی برای اینکه یک واقعیت باشد، بایستی به نحوی مشاهده شود، آن کلمه غیر مکفی است. بسیاری به تبعیت از شولتر، از «جنبه‌های دریافتنی از نظر حسی» صحبت می‌کنند یعنی تمام اشیائی که، به طور نظری، مستقیماً قابل مشاهده هستند مانند مناظر، صداها، بوها، و حواس. برای بسیاری این مفهوم بوسیله^{۳۹} معنی متداول و معمول چشم‌انداز پیشنهاد می‌شود. گرانو، به ویژه کوشش کرده است که با مراجعه به گذشته و الهام از مفهوم هلیاخ از احساس چشم‌انداز به عنوان یک برداشت سرجمع این مفهوم را به طور منطقی به‌روراند. با این استاندارد او تمام صور یک ناحیه را که برای احساس ما مسؤل هستند انتخاب می‌کند. به طور تحت‌اللفظی، او تمام اشیائی را که روی حواس ما تأثیر می‌گذارند فقط در قلمرو حول و حوش بلافاصل که در آن چنین واکنش‌هایی ممکن است شامل می‌کند؛ قسمت دورتر ناحیه^{۴۰} مورد نظر را ما فقط از طریق منظره می‌بینیم و در آنجا او خود را به اشیاء قابل رؤیت محدود می‌سازد. اگرچه، در هر دو مورد او اصطلاحات دیگری به کار می‌برد تا کلمه^{۴۱} (Landschaft) را به عنوان یک مفهوم احساسی حفظ کند. تعداد معدودی از سیستم منطقی مقید او تبعیت کرده‌اند و به نظر می‌رسد که صحیح باشد اگر فرض کنیم که تعداد معدودی در آینده چنین خواهند کرد.

ولی، در لحظه، ممکن است ما خط فکری کلی او را قبول کنیم، و امکانات مفهوم «چشم‌انداز» را به عنوان خلاصه^{۴۲} سرجمع آن چیزهایی در یک ناحیه که می‌تواند «احساس‌های چشم‌انداز» را در ما ایجاد کند اگر ما خود را در موقعیت‌های مختلف لازم جهت دریافت آنها قرار دهیم، در نظر بگیریم. این چیزها البته واقعیت‌های خارجی هستند و بنابراین برای مطالعه در یک دانش تجربی مقتضی و مناسب می‌باشند. به نظر می‌رسد که گرانو فرض می‌کند که اشیاء مادی مسؤل برای «چشم‌انداز احساسی» ما یک واحد یا کل را تشکیل می‌دهد، زیرا احساس ما از آنها یک کل است، اما این حقیقت که مغز بشر یک برداشت واحد از مجموعه‌ای از چیزها دارد برای یک لحظه ثابت نمی‌کند که آنها در درون خودشان هیچ رابطی با یکدیگر دارند، مگر اینکه پهلوی هم قرار دارند.

بنابراین وقتی که ما از یک ناحیه به عنوان قسمتی از پوسته^{۴۳} سطح زمین صحبت می‌کنیم، انسان می‌تواند آن را به عنوان تکه‌ای از عالم وجود واقعی تصور کند، که در آن مجموعه‌ای از پدیده‌های مادی و غیر مادی مرتبط به هم وجود دارد — به طور خلاصه تمام چیزهای موجود در یک ناحیه. مذهب ساکنان آن یک پدیده^{۴۴} سرگردان در عالم وجود نیست، آن درست همانقدر مشخصاً در ناحیه^{۴۵} مورد نظر واقع است که مردم آن. ولی اگر کسی بگوید که در این ناحیه یک x وجود دارد که فقط نمایشگر تمام واقعیت‌های مادی ناحیه است، چگونه می‌تواند آن را به عنوان یک واحد کل در یابد؟ آن چیزهای دیده شده، شنیده شده، چشیده شده، استشمام شده یا حس شده را در بر می‌گیرد — اما فقط این چیزها را؛ آنها به چه بالغ می‌شوند — غیر از منتخبی از یک کل؟

به عبارت دیگر، تعریف هر کلمه، x ، به عنوان نمایندگی کل اشیاء مادی در یک ناحیه، نمایش دادن یک مفهوم متحد واحد نیست، بلکه فقط منتخبی از چیزها است. یک تأثیر این مفهوم متعزز ساختن توجه جغرافیدان، نه به هر مفهوم واحدی، مانند ناحیه است، بلکه به چیزهای منفرد.

علیرغم این نتیجه، ما نمی‌توانیم از این احساس فرار کنیم که یک مورد استفاده^{۴۶} عمومی از کلمه^{۴۷} «چشم‌انداز» «مؤکدا» واقعیت قابل مشاهده^{۴۸} واحدی را در خارج از حواس ما پیشنهاد می‌کند. شاید ما بتوانیم با این نظریه^{۴۹} آمادگی بیشتری مواجه شویم اگر خود را در لحظه به جنبه^{۵۰} بصری یک ناحیه محدود کنیم. با فرض اینکه ما ناحیه را از بالا می‌بینیم، همچنان که جغرافیدانان معمولاً^{۵۱} چنین می‌کنند، ما آسمان را حذف می‌کنیم؛ آنگاه جو زمین و سیله‌ای است که ما از طریق آن اشکال جامد و مایع سطح زمین را می‌بینیم. ولی ما فقط سطح بیرونی را که در زیر جو قرار می‌گیرد می‌بینیم — که بوسیله^{۵۲} سطح بدنه‌های آب، فوقانی‌ترین شاخ و برگ درختان در جنگلها، بوسیله^{۵۳} علف، یا بوسیله^{۵۴} خاک روئین در

مزارع برهنه، یا بوسيله* سطوح خارجي ساختمانها و غيره تشكيل مي‌شود. تمام اين سطوح با هم تشكيل سطح مداومي را در روي ناحيه* مورد نظر مي‌دهد و آن اين سطح است، و اين سطح به تنهائي (به غير از آسمان) که احساس از چشم‌انداز بصري را در مفرهاى ما ايجاد مي‌کند.

ما نمي‌توانيم اشياء در حال حرکت را استثنا* کنيم فقط به اين دليل که مفهوم ما را مغشوش‌تر مي‌سازند؛ زیرا در حال ساختن مفهوم خيالي نيستيم بلکه کوشش مي‌کنيم یک واقعيت را بيان کنيم، آن واقعيت شامل اشياء متحرک مي‌شود. منطري از برادوي ۲۳ که در آن هيچ اتومبيل، اتوبوس، کاميون، خودرو، يا شخص ديده نشود، یک تصوير کامل از آن چشم‌انداز نيست. نظير اين مثال را مي‌توان در مورد خيابان انقلاب، ميدان انقلاب، خيابان آزادي، ميدان آزادي و نظاير آن در تهران عنوان نمود، زیرا بدون در نظر گرفتن اشياء متحرک در اين مکانها نمي‌توانيم چشم‌انداز واقعي آنها را دريابيم. هيچ موجود زنده‌اي تا به حال چشم‌انداز بندرگاه نيويورک را عاري از کشتي ندیده است. چون جغرافيدان نمي‌تواند تغييرات مداوم اشياء متحرک را در یک چشم‌انداز مطالعه يا تشریح کند، او ناگزير است به آنها کليت بدهد. اگر چه اين مسئله منحصر به اشياء قابل حرکت نمي‌شود، زیرا بسياري از اشياء ثابت چشم‌انداز از لحاظ خصوصيت در فصول مختلف سال تغيير مي‌کنند. چشم‌انداز زمستانه ممکن است با چشم‌انداز تابستانه بسيار متفاوت باشد. در اين مورد هيچ تعميمي ممکن نيست، جغرافيدان بايستي اهميت چشم‌اندازهاي فصلی متعدد را به رسميت بشناسد. اگر چه اشياء قابل حرکت در یک چشم‌انداز شهري بهيش از حد مهم هستند که نادیده پنداشته شوند، در بيشتري چشم‌اندازهاي روستايي آنها فقط قسمت بسيار کوچکی از سطح کل مورد نظر را تشكيل مي‌دهند؛ گر چه با بازشناسي آنها منطقا* به عنوان قسمت‌هاي از چشم‌انداز واقعي ما فقط اشتباه کوچکی در نادیده پنداشتن آنها مرتکب مي‌شويم.

سایر جنبه‌های نواحی به طور قطع قسمت‌هایی از چشم‌انداز مورد نظر نيستند. نهشت‌های معدني و کارهای معدني زیرزميني مشخصا* عناصر چشم‌انداز نيستند - ما مجاز نيستيم که مفهوم چشم‌انداز را هزاران پا به زیرزمين ببريم. از طرف ديگر یک معدن حفره باز سلما* یک جنبه* مشخص چشم‌انداز است. بعلاوه، تا جائي که گیاهان در هر محل سطح کاملی را در بالای زمين تشكيل مي‌دهند، خاک زیر آن یک عنصر چشم‌انداز نمي‌باشد؛ وقتی که محصول غله برداشت مي‌شود و گاهبن در زیر شخم زده مي‌شود، خاک روئين - به طور تحت‌اللفظي سطح مربوط - به یک عنصر چشم‌انداز مبدل مي‌شود. بالاخره، مقدار ريزش‌هاي جوي در هر ناحيه یک عنصر چشم‌انداز نيست بلکه چيزی است که بر یک چشم‌انداز اتفاق

مي‌افتد، و ممکن است یک عامل سببی باشد که روی آن تأثیر مي‌گذارد.

واقعيتي را که ما به عنوان «چشم‌انداز» تعريف مي‌کنيم اساسا* فقط یک سطح است. شکل اين سطح عمدتا* بوسيله* ناهمواري و پستی و بلندی زمين معين مي‌شود، ولی همچنين به درجه* ضعيف‌تری تحت تأثیر ارتفاع جنگلها و در مناطق شهري به ویژه، ارتفاع عمارات بشري است. خصوصيت مادی (جنس) چشم‌انداز بوسيله* رنگ و بافت بيان مي‌شود و مي‌تواند از طريق باصره و حس لامسه مشاهده شود. برای نشان دادن خصوصيت مادی چشم‌انداز جدا از شکل سطحی آن، ما مي‌توانيم اصطلاح «پوشش چشم‌انداز»^{۲۴} را به کار ببريم. در قسمت اعظم دنيا اين پوشش مرکب از فوقانی‌ترین سطح گیاهي است - اعم از اینکه طبيعي، وحشی، یا زیرکشت باشد، و مرکب از فوقانی‌ترین سطح آب. (اینکه آیا مي‌توانيم اصطلاح چشم‌انداز را برای اقیانوسها به کار ببريم یا خير سوالي است که نيازی به بحث آن در اینجا نيست.) در خشکي‌هاي که فاقد پوشش گیاهي اعم از داعی یا فصلی هستند - «پوشش چشم‌انداز» مرکب است از زمين برهنه، برف و يخ، یا از سطح کارهاي انسان. تعريفي که ما کوشش کرده‌ايم برای چشم‌انداز به فرمول درآوريم مفهومي است که نمايشگر یک سيمای متمایز و واقعي یک ناحيه است. مي‌توان چنين فرض کرد که همه بر سرائين حقيقت متفق‌القول هستند که یکی از اولين قدم‌ها در کار جغرافيايي در محل بازديد ناحيه* مورد نظر است، همچنان که انسان آن را کم و بيش، از نقطه‌نظرهاي بسيار مختلف مي‌بيند. جغرافيا بنا به قول لاتن زاخ، «با (Bild) (شکل یا تصوير) زمين شروع مي‌شود... در بدو ورود به هر ناحيه، جغرافيدان به تضاد بين جنگلها، مزارع و شهرها مي‌نگرد بدون اینکه کوشش به مشاهده* پوشش زیرين خاک یا دماهای ماهيانه بکند. در اين اولين قدم انسان کوشش مي‌کند که «تصويری از ناحيه مورد نظر بدست آورد، نه به نحوی که از دور ديده مي‌شود، بلکه به نحوی که با یک چشم تمام بينا ديده مي‌شود؛ ولی نه با یک چشم نافذ و ژرف‌نگر. اين در واقع سطوح بيروني هستند که ما مطالعه مي‌کنيم. بنا به قول پنک ما آن فرش ناهموار شکل سطح زمين را بررسي، و بافت و طرحهاي موجود در آن سطح و همچنين ناهمواريهاي سطح را ملاحظه مي‌کنيم، اعم از اینکه متشکل از تپه‌ها یا عمارات باشد. ما سطحی را که ناحيه* مورد نظر در زیر جو خود به ما عرضه مي‌کند مطالعه مي‌کنيم...» - نماي - زمين ..

اين حقيقت که ما بررسي خود را از یک ناحيه با آنچه در مقابل خود مي‌بينيم شروع مي‌کنيم اين برداشت را به بسياري از افراد داده است که ديکسن آن را «راه اساسی»^{۲۵} مي‌خواند. اين نقطه نظر محصول طبيعي چيزی است که ما مي‌توانيم آن را نقطه نظر ژئومورفولوژيکی

در جغرافیا بنامیم، که زائربه ویژه بهمان می‌کند، و ممکن است به مؤسس ژئومورفولوژی مدرن، ریشتون^{۳۶}، برگردد. اما آن یک قرفن فیر منجم است که چشم‌انداز - سطح قابل رویت - برای کل کمپلکس یک ناحیه اساسی تر است تا، فرضا، آب و هوای غیر قابل رویت، یا آن خانه‌ها اساسی‌تر هستند تا مردمی که آنها را می‌سازند. در حقیقت اصلاحات و تصحیحاتی که دیکینسن در مفهوم «لفظ قلم‌نویسان چشم‌انداز^{۳۷}» انجام می‌دهد فرعی نبوده بلکه اصلی است، که این حقیقت را الزام آور ساخته که چشم‌انداز، که دور از اساسی بودن است، فقط «جلوه» بیرونی «چیزهایی است که اساسی هستند - عوامل مرتبط به یکدیگر ناحیه.» راه اساسی «در جغرافیا به احتمال قوی راه تقرب به اساس و اصول است، اعم از اینکه بوسیله راه چشم‌انداز یا بوسیله هر راه دیگری باشد.

اگر زبان معمول و متداول «چشم‌انداز» را گاهگاهی به معنای کل ادراک حسی دریافت شده از یک ناحیه به کار می‌برد، این زبان، همچنین آن را به معنی محدود برداشت بصری به کار می‌برد، و همچنین آن را به معنی شکل سطحی واقعی که این احساس را به وجود می‌آورد به کار می‌برد.

نتیجه‌گیری: بنابراین برای جلوگیری از هرنوع ابهام و نامشخصی ممکن ما به اختصار مروری می‌کنیم. در یک دانش تجربی از جغرافیا احتیاج کمی برای هر یک از مفاهیم «چشم‌انداز» به عنوان حواس وجود دارد. بدون زایل ساختن استعمال اصطلاح مورد نظر به چنین معانی در رشته‌های مقتضی، ما می‌توانیم آن را برای مقاصد خود به معنی نوعی واقعیت خارجی تعریف کنیم. استعمال کلمه مورد نظر به عنوان مترادف با «حوزه^{۳۸}» یا «ناحیه^{۳۹}» هم غیر لازم و هم گمراه کننده است زیرا هر یک از این اصطلاحات به مراتب روشن‌تر است. کاربرد «چشم‌انداز» به عنوان یک برچسب برای اشیاء مادی یک ناحیه نسبت دادن صفتی به منتخبی از پدیده‌های مستخرج از یک مجموعه بزرگتر است که آن را حائز نیست - یعنی اینکه به خودی خود یک واقعیت واحدی را تشکیل دهد. همین معنی مصداق پیدا می‌کند اگر ما به طور قراردادی کلمه مورد نظر را به تمام اشیاء قابل رویت در یک ناحیه اطلاق کنیم، که شامل تمام اشیائی می‌شود که انسان می‌تواند با نگاه کردن در زیر اشیاء دیگر ببیند. یگانه واقعیت سازنده کنونی که، ما معتقدیم، در وراء فکر بسیاری از کسانی که این اصطلاح را بدون اینکه تعریف کنند به کار برده‌اند قرار دارد، سطح خارجی قابل رویت زمین است. این واقعیتی است که احساس‌های بصری چشم‌انداز را در ما ایجاد می‌کند. آن یک واقعیت پیوسته است، که برای تمامی جهان مرکب از یک مجموعه واحد است. اگر چه به زبان تحت اللفظی یک سطح است؛ آن فقط شامل آن چیزی می‌شود که ما می‌توانیم از

عالم خارج ببینیم یا احساس کنیم. بزرگترین قسمت آن از سطح بدنه‌های آب و فوقانی‌ترین سطح پوشش گیاهی - اعم از طبیعی یا کشت شده یا از زمین برهنه، یا از یخ و برف تشکیل می‌شود. بجز بدنه‌های آب تمامی این سطوح، عمدتاً بنا بر ناهمواری زمین، از سطوح مستوی، یا «سطح ژئوئید^{۴۰}» جدا می‌شوند. فقط یک قسمت فرعی از این چشم‌انداز کنونی دنیا از سطوح عمارات بشری، بزرگراه‌های واقعی، و غیره تشکیل می‌شود؛ از طرف دیگر یک قسمت عمده از مزارع زیر کشت رفته بدست انسان تشکیل می‌شود.

انواع چشم‌انداز:

هم اکنون که در جهت روشن ساختن مفهوم «چشم‌انداز» مساعی لازم را نمودیم ارجح است قبل از پایان بخشیدن به مطلب و به منظور تکمیل آن به اختصار مروری بر انواع عمده چشم‌انداز و مفاهیم آنها داشته باشیم. دو طبقه‌بندی عمده که از چشم‌انداز به عمل آمده عبارتند از: «چشم‌انداز طبیعی» و «چشم‌انداز انسانی». بنا بر مفهوم زائر از دو اصطلاح اخیرالذکر و جهت برقراری نظم علمی می‌توانیم آنها را اجزاء جداگانه چشم‌انداز به عنوان یک کل دانسته، اولی را مرکب از تمام صور و جنبه‌های طبیعی یک ناحیه، و دومی را مرکب از تمام اشکالی که بدست بشر ساخته شده بدانیم.

اکثر جغرافیدانان امریکائی اصطلاح «چشم‌انداز انسانی» را به معنی چشم‌انداز کنونی هر منطقه مسکونی به کار می‌برند. به این معنا، بنابه قول لاتن زاخ، چشم‌انداز مزبور فقط در جایی مورد نیاز قرار می‌گیرد که ما احتیاج به تأکید روی چشم‌انداز کامل کنونی در مقابل «چشم‌انداز طبیعی» داشته باشیم.

در ادبیات آلمانی تمایزی را می‌توان بین «*Naturalische*» و «*Landschaft*» یافت. در اصطلاح دومی (*Natur*) به معنی طبیعت منهای انسان به کار رفته، در حالیکه در اصطلاح اولی آن شامل همه چیز است؛ ولی مفهوم «واقعی» یا «حقیقی» را در مقابل «قراردادی» یا «ساختگی» می‌رساند، و جهت اشاره به اینکه یک چشم‌انداز بخصوص، به عنوان یک ناحیه، یک واحد حقیقی است به کار می‌رود. وییل توصیه می‌کند که از استعمال اصطلاح اول صرف‌نظر شود.

بر این اساس، یک «چشم‌انداز» واقعی، به محدودترین معنی آن، فقط در ناحیه‌ای که هرگز بشر بدانجا راه نیافته پیدا می‌شود. اولین واردین به هر جزیره‌ای که قبلاً مورد بازدید قرار نگرفته، ولی مشرک نیست، می‌بایست یک چشم‌انداز طبیعی را ببینند که تقریباً فقط متشکل از بدنه‌های آب، طرح خشکی، و پوشش نباتی طبیعی است. در نواحی مسکونی دنیا مفهوم چشم‌انداز طبیعی

یادداشتها ++++++

۱- در زبان فارسی اصطلاحات مترادف با " چشم انداز " عبارتند از: " دورنما " و " منظره "، اصطلاح انگلیسی " چشم انداز " : " Landscape " و اصطلاح آلمانی آن: " Landschaft " می باشد.

۲- دانشمندانی که طی این مقاله از آنها نام برده می شود به غیر از (Pawlowsky) ، (Hartshorne) ، (Sauer) و (Dickinson) که به ترتیب روسی، آمریکائی، آمریکائی و انگلیسی هستند تماما " آلمانی می باشند.

3- Hommeyer.

۴- به معنی " در این اطراف "، " در این حوالی " می باشد و در اینجا به معنی فضائی است که در میدان دید ما قرار می گیرد.

۵- به معنی زمین، خشکی، خاک، سرزمین، دیار، کشور و خطه می باشد.

6- Humboldt. - 7- Oppel. - 8- Wimmer. -

9- Banse. - 10- Hettner. - 11- Gradmann.

12- Sieger. - 13- Waibel. - 14- region.

15- Broek. - 16- Granö. - 17- Hellpach.

18- A. Penk. - 19- Schlüter. - 20- Passarge.

21- "geographic area". - 22- Pawolowsky.

23- Lautensach. - 24- Maul.

25- Grimm's Wörterbuch.

26- Krebs.

27- region.

28- Hartshorne.

29- Sauer.

30- Dickinson.

31- "the natural landscape".

32- "the cultural landscape".

33- Broadway.

34- "landscape cover".

35- "the fundamental approach".

36- Richthofen.

37- "landscape purists".

38- "area".

39- "region".

40- "geoid surface".

41- "primitive landscape".

42- "wild landscapes".

43- "tamed".

44- "cultivated landscapes".

* از سری سخنرانیهای جغرافیائی که در سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی ایراد شده است.

کاملاً فرضی است؛ در دنیای متعین حداقل، چشم انداز طبیعی توسط هیچ انسان زنده ای دیده نشده است.

در اینجا باز ضرورت ایجاد می کند که در رابطه با انواع چشم انداز برخی اصطلاحات دیگر را بشناسیم. یکی از این اصطلاحات " چشم انداز ابتدائی " ۴۱ است، و آن چشم اندازی است که اشکال آن به طور قابل ملاحظه ای، به یک روش منفی، توسط انسان تغییر شکل یافته است. در واقع نیاز به شناخت اصطلاح " چشم انداز ابتدائی " از این جهت احساس می شود که تفاوت بین این قبیل چشم اندازها را با چشم اندازهایی که در آن بشر به مقدار زیادی جنس پوشش چشم انداز را تعیین کرده است توجیه می کند. این تضادی است که مشاهده کننده به یک نگاه درمی یابد. اعم از اینکه شرایط طبیعی چشم انداز چه باشد، اگر ناحیه مورد نظرتحت کنترل انسان است، پوشش چشم انداز آن در واحدهای معین به نظم و ترتیب درآمده که هر یک از آنها به طور چشم گیری متجانس و قویاً از واحدهای دیگر تفکیک شده است. عکس این شرایط را می توان در آن دسته از نواحی جستجو نمود که انسانها بدون تسلط بر پوشش چشم انداز زندگی می کنند. در این نواحی اگر چه بسیاری چیزها ممکن است بوسیله انسان تغییر یافته باشد، ولی آن منظم و موزون نیست؛ اگر انسان پوشش نباتی طبیعی را زایل ساخته ولی کشت و زرع، یا جاده ها و عمارات را جایگزین آن نمی کند، پوشش نباتی " به طور وحشی می روید ". هم چشم اندازهای طبیعی تغییر نیافته و هم چشم اندازهای تغییر یافته ولی کنترل نشده بوسیله انسان را می توانیم " چشم اندازهای وحشی " ۴۲ بنامیم، که اصطلاح مقابل چشم اندازهای " مزروع " ۴۳ با " چشم اندازهای زیر کشت رفته " ۴۴ در نواحی تحت کنترل انسان است.

منابع ++++++

1- Richard HARTSHORNE, The Nature of Geography, A Critical Survey of current Thought in the Light of the Past, Reprinted With corrections 1961, Published by the Association, Lancaster, Pennsylvania, 1939.

۲- برخورداری از تفسیرات و تجزیه و تحلیل های گلاس درس متدلوژی در بخش جغرافیای دانشگاه مریلند که نگارنده طی سالهای تحصیل در آمریکا در آن شرکت داشت. در این گلاس استاد نکته سنج چینی به نام (Dr. HOO) گتسی را مورد تحلیل قرار می داد که از آن جمله بود کتاب " طبیعت جغرافیا " که فوقاً بدان اشاره رفت.